



بررسی ارتباط فرهنگ و زبان در مسائل اجتماعی و زبان‌شناختی

ثریا باستان*^۱، نسرین عبداللهی^۲، شیدا سپیرانی^۳

چکیده

مقاله حاضر به بررسی ارتباط فرهنگ و زبان در مسائل اجتماعی و زبان‌شناختی می‌پردازد. مسائل فرهنگی همواره در صدر دغدغه‌های ملی کشور ما بوده است. منابع هویت‌بخش کنشگران هر جامعه‌ای به‌طور وثیقی به ارزش‌ها و ساختار فرهنگی آن جامعه گره‌خورده است؛ به‌طوری‌که حاکمیت وضع مطلوب بر ساختار فرهنگی، الگوهای مورد انتظار ذهنی و عینی را نزد سایر اجزای نظام اجتماعی به همراه دارد. پیوستگی زبان و فرهنگ از چند جنبه قابل‌بررسی است: پیوستگی زبان مادری و فرهنگ بومی، همبستگی فرهنگ بومی زبان‌آموزان با فراگیری یک‌زبان دوم، رابطه فراگیری زبان دوم با فرهنگ دوم. حال مثلاً در حوزه آموزش زبان، با توجه به این موضوع که آموزش زبان دوم در شکل کامل آن، آموزش یک فرهنگ دوم نیز هست، چگونه می‌توان برنامه درسی زبان دوم را به گونه‌ای تدوین کرد که زبان‌آموزان، زبان فرهنگ دوم را به نحو شایسته‌ای بیاموزند. دیگر این که نقش و جایگاه مؤلفه‌های فرهنگ بومی - مانند جمع‌گرایی / فردگرایی، تردید‌گریزی و بر همین اساس نتیجه‌گیری صورت می‌گیرد. برای اینکه بتوان در دنیای کنونی بر اساس یک برنامه‌ریزی نسبتاً دقیق و هماهنگ، جامعه را در حد توان به‌سوی ارزش‌های هدف‌گذاری شده سوق داد، بایستی نقاط قوت و ضعف ساختار فرهنگی را شناخته، با مسئله‌شناسی فرهنگی مشخص کرد که شرایط موجود تا چه حد با وضعیت آرمانی فاصله دارد. بدین ترتیب، خلأ طرح مدونی که به شناسایی و اولویت‌بندی مسائل فرهنگی جامعه بپردازد، محقق را بر این داشت تا تحقیقی راهبردی با ویژگی‌های مذکور به‌منظور برآورد و ارزیابی مسائل و شرایط فرهنگی موجود انجام دهد. ازجمله، گفته می‌شود که مشخص کردن ابعاد مختلف ارزشی جامعه / جوامع ایرانی و به‌کارگیری جنبه‌های مثبت هر بعد ارزشی در راستای رسیدن به اهداف زبان‌آموزی، یک اقدام پژوهشی زیربنایی است.

کلمات کلیدی: فرهنگ، زبان، مسائل فرهنگی، زبان‌آموزان

^۱ نویسنده مسئول: کارشناسی، آموزش ابتدایی، دانشگاه آزاد واحد سقز، SorayaBastan1402@gmail.com

^۲ کارشناسی، علوم تربیتی، دانشگاه پیام نور، Ms.NasrinAbdollahiiiiiii1457@gmail.com

^۳ کارشناسی، آموزش ابتدایی، دانشگاه آزاد سنندج، Ms.SheidaSepirani14567@gmail.com

۱- مقدمه

فرهنگ و ارتباطات، سنگ بنای جوامع انسانی به شمار می‌روند. از آغاز خلقت و پیدایش انسان تاکنون، این دو ویژگی همراه جامعه انسانی و نوع انسان بوده و وجه ممیز او از دیگر موجودات قلمداد شده است. درباره این دو مفهوم، بسیار بحث شده و تعریف‌های زیادی ارائه گردیده است. درباره فرهنگ، بیش از صد تعریف که هر یک از دیدگاهی خاص به این پدیده نظر دارد، ارائه شده است. اندیشمندانی فرهنگ را روش زندگی گروهی از مردم دانسته‌اند که از یک نسل دیگر از طریق آموختن منتقل می‌شود. (Weaver، ۱۹۹۶). این تعریف به گونه‌ای کلی و اجمالی، حدود و مفهوم فرهنگ را بیان می‌کند؛ اما چنانچه بخواهیم به ارائه دقیق این تعریف با ذکر جزئیات بپردازیم، می‌توان گفت که فرهنگ، روش زندگی گروهی از مردم هست که دربرگیرنده الگوهای رایج تفکر و رفتار شامل: ارزش‌ها، اعتقادات، قواعد رفتار، نظام سیاسی، فعالیت اقتصادی و مانند آن است که از نسلی به نسل دیگر از طریق آموختن و نه از راه توارث زیستی - انتقال می‌یابد (Kuper، ۱۹۵۸، ۱۷۸). شاید جامع‌ترین و مانع‌ترین تعریف از فرهنگ، ویژه تایلر باشد. وی به سال ۱۸۷۱ م در کتاب خود بانام فرهنگ ابتدایی، فرهنگ را این‌گونه تعریف کرد (روح‌الامینی، ۱۳۷۲، سس ۱۷-۱۸): «فرهنگ، مجموعه پیچیده‌ای است که شامل: معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به‌عنوان عضو، از جامعه خود فرامی‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد».

به دلیل پیچیدگی مقوله فرهنگ و ابعاد گوناگون آن، ارائه یک تعریف جامع و مانع از فرهنگ مشکل است. با این حال دانشمندان علوم مختلف، هر کدام به فراخور دیدگاه و زمینه مطالعاتی خود تعریف‌هایی ارائه کرده‌اند که ضمن داشتن تفاوت‌هایی جزئی، نکات مشترک فراوانی دارند. انسان‌شناسان فرهنگ را «روش زندگی مردم» تعریف کرده‌اند. (چستن، ۱۹۸۸؛ براون، ص ۱۹۹۴) و شاید بتوان آن را فرهنگ در معنی «خرد» نیز نامید. تعریف دیگر از فرهنگ بر دستاوردهای اصلی یک جامعه و به‌طور کلی سهم آن در تمدن بشری و شخصیت‌های برجسته در آن جامعه تأکید می‌کند. در این رویکرد، تاریخ، سیاست، اقتصاد و نیز سیاستمداران، قهرمانان، نویسندگان و هنرمندان یک کشور، اجزای فرهنگ آن کشور را تشکیل می‌دهند (چستن، ۱۹۸۸). شاید بتوان این مورد اخیر را فرهنگ در مفهوم «کلان» نامید. به گفته (واردات، ۱۹۸۶)، فرهنگ آن چیزی است که یک شخص باید بداند تا در یک جامعه معین، نقش خود را ایفا کند. او این معنی فرهنگ را از تعریف معروف گودی ناف از فرهنگ نتیجه گرفته است که می‌گوید: «فرهنگ یک جامعه شامل تمام آن چیزهایی است که فرد برای بروز دادن رفتار موردقبول اعضای آن جامعه، باید بداند یا به آن اعتقاد داشته باشد، ... این دانش از طریق جامعه کسب می‌شود و این رفتارها آموختنی‌اند و به‌هیچ‌وجه ذاتی نیستند» (واردات، ۱۹۸۶، ص ۲۱۱).

ویژگی مشترک این تعریف‌ها، انتقال و فراگیری فرهنگ از نسلی به نسل دیگر است که فرد آن را به‌عنوان عضوی از اجتماع می‌آموزد و فرامی‌گیرد. بدین ترتیب، فرهنگ محصول حیات جمعی و زندگی اجتماعی است، که بر اساس آن جامعه انسانی پایه‌ریزی می‌شود، و شکل می‌گیرد و در طول زمان نسل‌ها دستخوش تغییراتی نیز می‌گردد. البته، فرهنگ در عین ثبات، نوعی دگرگونی و نوآوری درازمدت و آهسته را در خود دارد. از این‌رو، برخی محققان فرهنگ را تولید وب از تولید اجتماعی احساس، معنا و آگاهی دانسته‌اند (OSullivan، ۱۹۹۴، ۶۸) اما این تولید و بازتولید به گونه‌ای است که ثبات و یکپارچگی فرهنگ حفظ می‌شود، و نوعی پدیده ثابت در حال تغییر - که همواره نامحسوس می‌نماید مشاهده می‌شود. به همین دلیل، برخی معتقدند که فرهنگ حوزه معنایی است که حوزه‌های تولید (اقتصاد) و روابط اجتماعی (سیاست) را وحدت می‌بخشد.

(OSullivan, ۱۹۹۴، ۶۸) این دیدگاه، به فرهنگ مفهومی عام ولی می‌دهد. در این تعریف، فرهنگ معنا بخشی زندگی انسان به‌ویژه بخش اجتماعی آن را بر عهده دارد، و انسان را از اجزای پراکنده و جزئیات متفرق حیات امروزی، به‌نوعی وحدت می‌رساند.

همه تعریف‌های مذکور، به‌گونه‌ای عمومی دیدگاه‌های گوناگون درباره فرهنگ را ارائه می‌دهد؛ اما چنانچه بخواهیم به‌طور تخصصی و عملی‌تر فرهنگ را تعریف کنیم که به بحث این مقاله نیز نزدیک‌تر باشد، می‌توان گفت که فرهنگ در حوزه دانش، هر آنچه را که از طریق ارتباط متقابل آموخته می‌شود، در برمی‌گیرد (ساروجانی ۱۳۷۰، ص ۱۶۵). در این تعریف، به جنبه ارتباطات نیز توجه شده است. این تعریف به‌نوعی همان دیدگاه‌های قبلی، اما بایانی جدید معلمی‌تر است، و توجه را به حوزه ارتباطات جلب می‌کند.

یکی دیگر از تعریف‌های مناسب برای فرهنگ در مطالعه ارتباطات میان فرهنگی، تعریف ذیل است (مولانا، ۱۳۷۶):

«فرهنگ عبارت است از زندگی و عادات روزمره افراد، که به زندگی اجتماعی تسری پیدا می‌کند».

تعریف دیگری از فرهنگ که مفهومی انسان‌شناسانه را بیان می‌کند، به‌وسیله ادوارد هال مطرح شده است. وی در این باره معتقد است (Moon, ۱۹۹۶، ۷۱). «فرهنگ عبارت است از: اطلاعات به اشتراک گذاشته شده به همراه روش‌های به اشتراک گذاشته شده درباره رمزگذاری، ذخیره‌سازی و بازیابی آن اطلاعات».

در زمینه ارتباطات نیز تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است. برخی محققان به گردآوری بیش از صد تعریف و ذکر نمونه‌های بسیاری از آن، در آثار خود پرداخته‌اند (محسنیان راد، ۱۳۶۹، سس ۳۷-۶۵). اما یکی از مناسب‌ترین و بهترین تعاریف ارائه شده - که تا حدی جامع‌و مانع است و در ارتباطات میان فرهنگی نیز می‌توان از آن استفاده کرد، تعریف ذیل است (محسنیان راد، ۱۳۶۹، ص ۵۷):

«ارتباط، عبارت است از: فراگیرد انتقال پیام از سوی فرستنده برای گیرنده، مشروط بر آنکه در گیرنده پیام، مشابهت معنا بامعنای موردنظر فرستنده پیام ایجاد شود»

این تعریف به عناصر ارتباط: پیام، فرستنده و گیرنده، و فراگیرد بودن ارتباط و معنا در ارتباطات توجه دارد. این ویژگی‌های در ارتباطات میان فرهنگی کاربرد بسیار دارد، و لازم است به آن توجه شود. حال، باید دید چگونه می‌توان فرهنگ و ارتباطات را یکجا مطالعه کرد و جنبه‌ها یا حوزه مشترک هر دو را بررسی نمود.

همان‌گونه که ملاحظه شد، فرهنگ و ارتباطات هر دو فرا گردند، و یک ضرورت انسانی به شمار می‌روند (Prosser, ۱۹۷۸، ۳۳۶). یعنی، هر دو به‌نوعی پویایند، و هیچ جامعه انسانی را بدون این دو پدیده نمی‌توان تصور کرد. بنابراین، آنچه در واقعیت بیرونی و در زندگی اجتماعی انسان مشاهده می‌شود، به صورتی به‌هم پیوسته و درهم تنیده است. اما برای مطالعه و تحقیق، اجزای فرهنگی و اجزای ارتباطی متفاوت را می‌توان تجزیه کرد تا معلوم شود چگونه درون و میان فرهنگ‌ها به کنش متقابل می‌پردازد. فرهنگی‌ترین خصوصیات فرهنگی، ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های ارزشی است که به‌طور ارتباطی از طریق: عقاید، افکار، تصورات قلبی، اسطوره‌ها، پیش‌فرض‌ها، الگوهای فکر و عادات، انتقال می‌یابد (prosser, ۱۹۷۸، ۳۴۱). بنابراین، فرهنگ بدون ارتباطات دوام و بقا نمی‌یابد و ارتباطات بدون فرهنگ از محتوا و پیام بی‌بهره می‌ماند؛ که نتیجه آن نابودی هر دو است. همچنین، بحث از تقدم و فرهنگ بر ارتباطات یا برعکس، همانند بحث از تقدم مرغ بر تخم مرغ یا برعکس است. از این رو، هابرماس آغاز فرهنگ ارتباطات می‌داند (مولانا، ۱۳۷۶). بنابراین، می‌توان فرهنگ و ارتباطات را به‌گونه‌ای غیرقابل تجزیه، به‌هم پیوسته دانست. این دو

از طریق ارتباطات، درون محیط و زمینه فرهنگی ما و هر زمان که ما به ارتباطات میان فرهنگی با طبیعت میان فردی یا ارتباطات درون فرهنگی با طبیعت جمعی می‌پردازیم، به هم پیوسته‌اند. بنابراین، ارتباطات میان فرهنگی، به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از فرهنگ و ارتباطات درمی‌آید (Prosser, 1978, 336). در اینجا، این دو حوزه به‌گونه‌ای کامل و ملموس به هم می‌پیوندند و حوزه جدیدی را بنا می‌نهند که ضرورت آن در عصر جدید به‌گونه‌ای اساسی احساس می‌شود. از این رو، درباره اهمیت مطالعه ارتباطات میان فرهنگی، می‌توان گفت که آن همانند یک دانش به ما یاری می‌دهد تا جهان اطرافمان را بشناسیم، و همچون علوم انسانی به ما کمک می‌کند تا خود را بشناسیم. همچنین، ارتباطات میان فرهنگی می‌تواند از طریق: تجارت، حکومت، آموزش و مهارت‌های زبانی و تمام حوزه‌هایی که سرانجام به تماس میان فردی مربوط می‌شود، به ما کمک کند (Rohrlic, 1987, 127-128). به بیان دیگر، ارتباطات میان فرهنگی ابتدا موجب توجه به جهان اطراف، فرهنگ‌های دیگر و شناخت آن‌ها می‌شود این شناخت کمک می‌کند تا خود را نیز بهتر بشناسیم، زیرا مفهوم خود و دیگری، در توجه به وجوه مشترک و تفاوت‌ها نهفته است. همچنین، ابزار و شیوه‌هایی که امکان ارتباط با این فرهنگ‌ها را ایجاد می‌کند و مسائلی را که می‌تواند به‌عنوان موضوعات مطلوب دو طرف در این ارتباط مورد توجه قرار گیرد، برای ما روشن می‌کند.

بررسی ماهیت دقیق رابطه زبان و فرهنگ، توجه بسیاری از محققان را به خود جلب کرده است. اینکه باید بین آواها، واژه‌ها و نحو یک زبان و روشی که سخنگویان آن زبان به جهان می‌نگرند و در آن رفتار می‌کنند، رابطه‌ای وجود داشته باشد، آن قدر آشکار به نظر می‌رسد که نزدیک است آن را بدیهی بدانیم (واردات، ۱۹۸۶). یک ادعای دیرین در مورد رابطه بین زبان و فرهنگ آن است که ساختار هر زبان، طرز نگرش سخنگویان آن زبان را نسبت به جهان تعیین می‌کند. نوع نسبتاً ملایم‌تر این ادعا آن است که ساختار زبان، جهان‌بینی اهل زبان را تعیین نمی‌کند، اما در عین حال سخنگویان زبان را به‌سوی پذیرش جهان‌بینی خاصی شدیداً متمایل می‌سازد. ادعای مخالف این دیدگاه آن است که فرهنگ مردم در زبانی که به کار می‌برند بازتاب می‌یابد، زیرا آن‌ها زبان‌شان را به روشی به کار می‌گیرند که آنچه را ارزش تلقی می‌کنند، منعکس می‌سازد. از این نظر، فرهنگ ساختار زبان را تعیین نمی‌کند بلکه بر روش استفاده از زبان تأثیر می‌گذارد. فرضیه تأثیر ساختار زبان بر طرز نگرش سخنگویان آن، بیشتر به ادوارد سپیر و شاگردش بنیامین لی ورف نسبت داده می‌شود، اما اساساً به نظرات هومبلت در قرن نوزدهم برمی‌گردد (واردات، ۱۹۸۶؛ نظامی زاده، ۱۳۷۳).

۲- پیشینه تحقیق

مرادی، رحمانی (۱۳۹۵). در تحقیقی با عنوان «بررسی رابطه متقابل زبان و فرهنگ با استفاده از فرضیه نسبیّت زبان‌شناختی» به این نتایج دست یافتند که: رابطه‌ی فرهنگ و زبان از دیدگاه زبان‌شناختی که به‌طور عمده در فرضیه‌ی نسبیّت زبان‌شناختی تجلی یافته، مورد بررسی قرار گرفته است. نگارنده در این مقاله درصدد است تا باهدف توصیف رابطه‌ی زبان و فرهنگ در قالب رویکردهای علوم شناختی مختلف، به ارائه و متعاقباً تحلیل و تبیین آراء صاحب‌نظران این مهم بپردازد. روش این مقاله مطالعه‌ی کتابخانه‌ای است. یافته‌های مطالعه حاکی از آن است که زبان و فرهنگ رابطه‌ی متقابلی با یکدیگر دارند. از یک سو زبان ابزار اصلی فرهنگ و شرط وجود فرهنگ است، از سویی دیگر جزئی از فرهنگ و محصول فرهنگ.

آذر شب، همایونی (۱۳۹۴). در تحقیقی با عنوان «واکاوی فرهنگ و نقش آن در سیاست‌گذاری‌های / برنامه‌ریزی‌های آموزش زبان (مطالعه موردی: آموزش زبان عربی در ایران)». به این نتایج دست یافتند که: تحلیل روابط زبانی- فرهنگی خوب و دوستانه ایران و جهان عرب در گذشته‌های تاریخ، علل و اسباب افول فراگیری زبان عربی را از دو منظر فرهنگی و سیاست‌گذاری‌ها و

برنامه‌ریزی‌های زبانی بازنگری کنیم و از این رهگذر، برنامه‌ها و راهکاری بنیادین را برای بسط آموزش زبان عربی به معنای کاربردی آن در دو سطح عمومی و تخصصی ارائه نماییم.

ریخته‌گر، (۱۳۹۲) در تحقیقی با عنوان «بررسی رابطه بین زبان، تفکر و فرهنگ» به این نتایج دست یافتند که: «عالی‌ترین دست آورد انسان حاصل توانایی او در پرداختن به اندیشه‌های پیچیده، تبادل اندیشه و عمل کردن بر اساس اندیشه است. اندیشیدن شامل گستره وسیعی از فعالیت‌های ذهنی است. زبان وسیله‌ی اساسی تبادل اندیشه‌هاست، و علاوه بر آن، وسیله‌ای است همگانی و جهانی. همه‌ی جامعه‌های بشری برای خود زبانی دارند و هر کس که از سطح هوش عادی برخوردار باشد زبان مادری خود را فرامی‌گیرد و بدون تلاش آن را به کار می‌برد. طبیعی بودن زبان، گاه این فکر را پیش می‌آورد که اصولاً زبان نیازی به تبیین خاصی ندارد. چنین تصویری نابجاست و چرایی این پدیده یکی از معماهای بنیادی در روانشناسی است. روش انجام این پژوهش (توصیفی-تحلیلی) اسناد بود. نتایج نشان داد که بین زبان، تفکر و فرهنگ رابطه وجود دارد»

۳- شیوه انجام کار

روش تحقیق این مقاله مروری و از نوع توصیفی-تحلیلی است که با مرور مقالات و مبانی نظری به توصیف و تحلیل این مطلب می‌پردازد.

۴- مبانی نظری تحقیق

۴-۱- زبان و هویت فرهنگی

ما بدون هویت ویژه‌ای متولد می‌شویم و به تدریج که با افراد دیگر تماس پیدا می‌کنیم هویت‌های مختلفی را در خود پرورش می‌دهیم؛ ما مرد هستیم یا زن، در منطقه ویژه‌ای زندگی می‌کنیم (هویت مکانی یا جغرافیایی)، اعضای یک باشگاه ورزشی یا یک انجمن هستیم و به همین ترتیب خانواده، مذهب، کشور، شهر، ... هر کدام هویتی خاص به ما می‌دهند. «هویت عبارت است از تصویری که شخص از خود و دیگران به‌عنوان افراد و اعضای گروه دارد و داستان یا روایتی است که از شخص ترسیم یا ادراک می‌شود» (گودارد و پترسون، ۲۰۰۰، ص ۳۴).

هویت فرهنگی و زبانی ما نیز به تدریج شکل می‌گیرد و در رفتار ما تأثیر می‌گذارد. زبان رابطه نزدیکی با هویت و تعلق شخصی دارد. اهل زبان، زبان خود را یاد می‌گیرند، زیرا این زبان امکان ورود به گروه اجتماعی‌شان را می‌دهد. با زبان است که آن‌ها می‌توانند در جامعه پیرامون خود مشارکت داشته باشند و یک هویت اجتماعی به دست آورند (چستن، ۱۹۸۸). مهاجران هم‌زبان در یک کشور خارجی غالباً گرد هم جمع می‌شوند، زیرا زبان مشترکشان یک هویت اجتماعی برای آن‌ها ایجاد می‌کند که در پرتو آن همدیگر را می‌فهمند. این نقطه مشترک قانون نانوشته‌ای است که همه اعضای جامعه آن را بلدند و بر اساس آن رفتار می‌کنند.

به خاطر همین رابطه بین زبان و هویت فرهنگی اغلب اقداماتی در جهت جلوگیری یا محدود کردن زبان‌های خارجی به عمل می‌آید. به مثال‌هایی از کشورهای مختلف می‌توان اشاره کرد: کاستاریکا قانون محدودیت استفاده از زبان‌های خارجی را اعمال می‌کند و برای کسانی که از این قانون تخلف کنند، جریمه تعیین کرده است، در ایران شرکت‌ها مجاز به استفاده از نامه‌های

خارجی نیستند، ترکیه استفاده از نامه‌ای خارجی را در برنامه‌های رادیو و تلویزیون ممنوع کرده است و فرانسه فهرستی از سیصد و پنجاه کلمه خارجی را مشخص کرده است که استفاده از آن‌ها در مدارس، ادارات و شرکت‌ها غیرمجاز اعلام شده است (سموور و پرت، ۲۰۰۱، ۱۰). از سوی دیگر، زبان یک ملت به‌ویژه در شکل نوشتاری‌اش ابزار قدرتمند حفظ هویت و فرهنگ آن ملت است، از این رو، یکی از وظایف مهم فرهنگستان‌های زبان در هر کشور، صیانت از زبان است تا بدین طریق از هویت و فرهنگ حاکم بر جامعه حراست شود.

از سوی دیگر، به خاطر همین پیوستگی زبان و فرهنگ، یا به عبارت بهتر، تفکیک‌ناپذیری زبان و فرهنگ است که دولت‌ها در تلاش‌اند فرهنگ ملل خود را در سایر نقاط جهان با برپایی کرسی‌های آموزش زبان و صرف هزینه معرفی کرده و گسترش دهند و از سویی، احتمالاً با آموزش و گسترش زبانه‌ای بیگانه در داخل کشورهای خود چندان موافق نیستند، زیرا آن را نوعی وسیله نفوذ فرهنگی تلقی می‌کنند. همچنین « یکی از مباحث جامعه‌شناسی زبان، قوم‌مداری زبانی است. این بحث، در مورد اقوام یا کشورهای مطرح می‌شود که می‌خواهند موجودیت قومی یا هویت ملی خود را که در معارضه با اقوام یا کشورهای دیگر قرار دارد، یا در معرض تهدید و دستبرد است، از راه وحدت زبانی مصون و در امان دارند. (وثوقی، ۱۳۶۵، ص ۲۷). بنابراین، زبان عنصری خودمختار و ماهیتی در خلاء نیست، بلکه چیزی در داخل یک فرهنگ، و وابسته و تأثیرگذار در آن است. (تاناسولاس^۴، ۲۰۰۱: ۸). وقتی واحدی یا تجربه‌ای به زندگی و فرهنگ جامعه افزوده می‌شود، به‌ناچار واحدی نیز به زبان افزوده می‌شود و به‌عنوان نمادی از آن واحد یا تجربه فرهنگی عمل می‌کند.

زبان بازتاب‌دهنده فرهنگ و تأثیرگذار در آن است و برای نشان دادن همین رابطه طبیعی بین زبان و فرهنگ است که برخی از صاحب‌نظران، اصطلاح « زبان فرهنگ » را به‌عنوان جایگزینی برای واژه زبان پیشنهاد کرده‌اند (ریس ۲۰۰۱، ص ۱ به نقل از فانتینی ۱۹۹۷). بر این اساس، می‌توان زبان فرهنگ‌های گوناگونی را نام برد: مانند زبان فرهنگ فارسی، زبان فرهنگ عربی، زبان فرهنگ انگلیسی، زبان فرهنگ آلمانی و غیره.

۴-۲- بستر فرهنگی ارتباط زبانی

بیان و تفسیر معنا در یک‌زبان دو نوع دانش را شامل می‌شود: « دانش قاعده‌ای که به ویژگی‌های صوری زبان شامل ابعاد نحوی و معنایی آن مربوط می‌شود و دانش طرح‌واره‌ای که از اجتماع کسب می‌شود. » (آلپتکین^۵، ۱۹۹۳، ۱۶). به هنگام فراگیری زبان مادری، دانش طرح‌واره‌ای و دانش قاعده‌ای کودک هم‌زمان رشد می‌کنند. اما هنگامی که فردی زبان دومی را در خارج از بافت آن زبان (یعنی به‌عنوان زبان خارجی) می‌آموزد، فرد به علت رشد نامتوازن دانش طرح‌واره‌ای زبان دوم به همراه داشتن قاعده‌ای، مجبور خواهد شد که دانش طرح‌واره‌ای مربوط به فرهنگ و زبان اول خود را در هنگام آموختن و کاربرد زبان دوم به کار گیرد. بنابراین، جمله‌هایی خواهد ساخت و از ساختارهایی استفاده خواهد کرد که نزد سخنگویان جامعه زبان دوم عجیب، ناآشنا و یا حداقل نشانه‌دار جلوه خواهد کرد. به‌عبارت‌دیگر، فرد دچار خطاهای زبانی منبعث از دانش طرح‌واره‌ای مربوط به زبان اول خود می‌شود. در یک پژوهش، به نمونه‌هایی از خطاهای زبانی افراد غیرفارسی‌زبان برمی‌خوریم که در هنگام پاسخگویی به سؤالات پرسشنامه تحقیق مرتکب شده‌اند: مثلاً دانش آموزی که شغل پدرش « میرآبی » - یعنی مسئولیت قطع و وصل آب در ساعات مقرر- بوده است، در قسمت معرفی شغل پدر، عبارت « آب بازکن! » را نوشته است (علائی، ۱۳۸۳).

⁴ Tanasulas

⁵ Alptekin

واژه‌ها علاوه بر معنای صریح خود، دارای معانی ضمنی هستند. بعلاوه، بسیاری از کلمات و اصطلاحات در هر زبان وجود دارد که بخشی از مهم‌ترین معانی و کاربرد آن‌ها در هیچ فرهنگ لغتی یافت نمی‌شود: تیم من تیم او را زد، به سرم زد آواز بخوانم، شاید زد و رفتیم گردش، او به مادرش سر زد، نان کپک زد، مادر جارو زد، برادرش تلفن زد و... این زدن‌ها و بسیاری از زدن‌های دیگر چه معنایی دارند؟ آیا همه این معانی در یک فرهنگ لغت فارسی موجودند؟ آیا یک انگلیسی‌زبان که در کشور خود مشغول فراگیری زبان فارسی است با دانستن یک یا چند معنی از این لغت مانند (hit) یا (beat) می‌تواند همه جمله‌های بالا یا جمله‌های مشابه آن‌ها را بفهمد؟ «در انگلستان کلاه را می‌پوشند و در ایران آن را بر سر می‌گذارند. در فرانسه من درد در سر دارم - j'ai mal a la tete - در انگلستان سردرد دارم - I have a headache - و در ایران سرم درد می‌کند. در ایران، من پسرخاله، دخترخاله، پسرعمه، دخترعمه، پسردایی، دختردایی، پسرعمو و دخترعمو دارم، درحالی‌که در زبان انگلیسی همه این‌ها cousin اند (صفوی، ۱۳۷۹، ص ۸۶). پیداست طرح‌واره‌های ذهنی اهالی زبان‌های مختلف و زاویه دید آن‌ها به جهان و پدیده‌های آن متفاوت است و به همین خاطر، اولاً برای پی بردن به مفاهیم و کاربردهای این قبیل کلمات و اصطلاحات ناچاریم به تجارب فرهنگی، طرز فکر و طرح‌واره‌های ذهنی اهل زبان مراجعه کنیم. ثانیاً، تنوع زبان‌ها در جهان، با تنوع دیدگاه‌ها نسبت به مسائل جهانی همراه است و در نتیجه «ارجحیت قائل شدن به استفاده از یک‌زبان غالب، نظام تفکر و بینش ما را در مورد جهان تقلیل می‌دهد» (لوم، ۱۳۸۰). ثالثاً، افرادی که زبان دوم را پس از سپری کردن دوره حساس یادگیری یا در بافت خارجی (خارج از جامعه سخنگویان زبان دوم) یاد می‌گیرند، هرگز به عمق طرح‌واره‌های ذهنی سخنگویان زبان دوم دست نمی‌یابند و به‌عنوان مثال، «افرادی که به زبان انگلیسی تکلم می‌کنند، ولی در اصل انگلیسی نیستند، حتی اگر انگلیسی را خوب صحبت کنند، هیچ‌گاه مانند کسی که از بدو کودکی با ساختار عمیق آن آشنا شده است، به آن مسلط نمی‌شوند. به این ترتیب، آن‌ها در مقایسه با افرادی که زبان اصلی‌شان انگلیسی است، در ردیف متفکران درجه‌دو قرار خواهند گرفت.» (لوم، ۱۳۸۰).

۴-۳- جایگاه فرهنگ در آموزش و فراگیری زبان دوم

فرایند یادگیری فرهنگ خودی «بوم فرهنگ‌آموزی» نامیده می‌شود، که ضرورتاً برای افراد طبیعی که قادر به برقراری ارتباط در محیط رشد خود هستند فرایندی کامل است (چستن، ۱۹۹۸). جامعه‌شناسان از این پدیده با نام «اجتماعی شدن» یاد می‌کنند؛ فرایندی که انسان‌ها از طریق آن شیوه‌های زندگی جامعه‌شان را یاد می‌گیرند و شخصیتی کسب می‌کنند و آمادگی عملکرد به‌عنوان یک عضو جامعه را پیدا می‌کنند» (کوئن، ۱۳۷۰، ص ۷۴). در جریان همین بوم فرهنگ‌آموزی و اجتماعی شدن است که فرد یاد می‌گیرد چگونه از زبان در موقعیت‌های مختلف استفاده کند. «دگر فرهنگ‌آموزی» فرایند یادگیری فرهنگ دوم است که احتمالاً هیچ‌گاه برای افرادی که بومی فرهنگ دوم نیستند، کامل نمی‌شود (چستن، ۱۹۸۸). یادگیری زبان دوم تنها یک جنبه از دگر فرهنگ‌آموزی را تشکیل می‌دهد و هرچه شخص فراگیرنده زبان دوم خود را به فرهنگ زبان مقصد نزدیک‌تر کند، در اکتساب زبان دوم موفق‌تر خواهد بود (پرستون، ۱۹۹۸، ۱۹). یادگیری زبان دوم در یک فرهنگ خارجی بالقوه شامل عمیق‌ترین نوع دگر فرهنگ‌آموزی است. گفته می‌شود که در آموزش زبان دوم همانند فراگیری زبان اول مجهز شدن فرد به توانش زبانی - یعنی آشنایی با قواعد زبانی - علت کافی برای کنش زبانی فرد نیست و یک عامل دیگر بنام توانش ارتباطی (۲۰) لازم است که «دانش کاربرد زبان مناسب با هر موقعیت» تعریف شده است (عباسلو، ۱۳۷۹، ص ۴ به نقل از فیلمور، ۱۳۷۳؛ پراید، ۱۳۷۳). بنابراین، یک فردِ حائزِ توانش ارتباطی «تحلیل‌گر موقعیت (بافت) و انتخاب‌کننده رفتار درست منطبق با آن» است (سموور و

پرتر، ۲۰۰۱، ص ۲۷۷). در بعضی از متون مربوط به آموزش زبان دوم از اصطلاح «توانش فرهنگی» نام برده شده است که عبارت است از دانستن آداب و رسوم، عقاید و نظام‌های معنایی کشور دیگر، که به درک معانی فرهنگ و ویژه منجر می‌شود (تاناسولاس، ۲۰۰۱).

زبان‌شناسان و متخصصان آموزش زبان دوم، از دهه ۱۹۷۰ به بررسی مزیت‌های آموزش فرهنگ در کلاس‌های آموزش زبان خارجی پرداخته‌اند و در اواخر همین دهه وجود این مزیت‌ها در سطح جهانی پذیرفته شده و فرهنگ در رده‌های زبان‌آموزش داده می‌شود (کیتائو، ۱۹۹۱)، حتی از فرهنگ به عنوان رکن پنجم در رده‌های زبان یاد شده است. با این وجود، به نظر می‌رسد تمام ابعاد تأثیر فرهنگ در یادگیری زبان دوم به طور کامل شناخته نشده است.

باورهای فرهنگی درباره زبان دوم، در فرآیند یادگیری زبان تأثیر گذارند، به طوری که چهار متغیر مربوط به تفاوت‌های فردی که در فرایندهای یادگیری زبان مؤثرند - هوش، استعداد زبانی، انگیزش و اضطراب موقعیتی و مقدار اهمیت هر کدام از این متغیرها به باورهای جامعه فراگیران زبان بستگی دارد (دش، ۲۰۰۳). با این توصیف، زبان‌شناسی کاربردی تنها به نقش و جایگاه فرهنگ دوم، برای تسلط به زبان دوم توجه نمی‌کند، بلکه توجه به معیارهای فرهنگ بومی زبان‌آموزان و استفاده از ویژگی‌های فرهنگی زبان‌آموزان نیز در آموزش زبان دوم، مورد توجه قرار می‌گیرد. برای نمونه، (فلاوردیو، ۱۹۹۵، ۱۵) کار گروهی را یک ابزار روش‌شناختی مناسب در مورد زبان‌آموزان چینی معرفی می‌کند، البته با این شرط که نسبت به سه ارزش مهم کنفسیوسی حساسیت لازم مبذول شود: همکاری، مفهوم وجهه و خود فراموشی یا تواضع. در سنت کنفسیوسی دانش‌آموزان از طریق همکاری و کار به نفع همه، حمایت از یکدیگر و بالاتر ندانستن جایگاه خود نسبت به دیگران، آموزش می‌بینند. از سوی دیگر، درست همان‌طور که زبان‌آموزان دوست ندارند وجهه خود را از دست بدهند، باید نهایت تلاش خود را به کاربندند تا این وضعیت برای دیگران نیز اتفاق نیفتد. ویژگی دیگری که از اصول اخلاقی کنفسیوسی نشأت می‌گیرد و در یک کار گروهی در بین چینی‌ها حائز اهمیت است، مفهومی است که از آن با عنوان خود فراموشی یاد می‌کنند. بر این اساس، افراد باید همیشه سطحی از فروتنی را متناسب با مرتبه اجتماعی خود رعایت کنند و خود را برتر از دیگران قرار ندهند. فلاوردیو (۱۹۹۸) به دو دلیل کار گروهی را یک ابزار روش‌شناختی مفید در مورد چینی‌ها می‌داند: اولاً ارزش کنفسیوسی همکاری را می‌توان به کاربرد و این امر شرایط مساعد یادگیری را تقویت می‌کند، ثانیاً می‌توان کار گروهی را برای برقراری یک موازنه بین مفاهیم «وجهه» و «خود فراموشی» به کاربرد - که ابعاد تضعیف‌کننده فرایند یادگیری به حساب می‌آیند.

تجربه دش (۲۰۰۳) به عنوان یک معلم زبان نیز، حاکی از نقش فرهنگ در امر زبان‌آموزی است. وی می‌گوید هنگامی که در سال ۱۹۹۶ در چارچوب برنامه استفاده از معلمان انگلیسی‌زبان، به استخدام دولت کره درآمد، در سال‌های اولیه کار، مرتباً به او گفته می‌شد که جوانان کره‌ای به ویژه دختران، به دلایل فرهنگی خیلی خجالتی هستند و از خطا کردن در انگلیسی هراسانند. بنابراین، او به خاطر این عامل عاطفی مربوط به فرهنگ که اصطلاحاً تردید گریزی نامیده می‌شود - باید خیلی صبور باشد. این در حالی بود که دانشجویان کره‌ای ساعات طولانی با جدیت تمام در آموزشگاه‌های زبان به تحصیل می‌پرداختند و فراتر از مقدار لازم انگلیسی آموخته بودند.

اهمیت فرهنگ بومی زبان‌آموزان در امر یادگیری زبان دوم، از منظری دیگر نیز قابل بررسی است. یادگیری زبان علاوه بر توانش دستوری و توانش ارتباطی، به تغییر در نگرش‌ها نسبت به فرهنگ خود یا فرهنگ دیگر نیز مربوط می‌شود و نوع نگرش به زبان

دوم در یادگیری آن مؤثر است (تاناسولاس، ۲۰۰۱؛ ریورس، ۱۹۸۱، ۲۹) دیدگاه‌های افراد نسبت به یک‌زبان می‌تواند انعکاسی از دیدگاه‌های آنان نسبت به یک گروه قومی هم باشد (فسولد، ۱۹۸۷).

تفاوت‌های فرهنگی بر فراگیری زبان تأثیر می‌گذارند و هرچه این تفاوت‌ها بیشتر باشند باید انرژی بیشتری برای رویارویی با آن‌ها صرف شود. چند نمونه از تفاوت‌های فرهنگی را می‌توان به این صورت ذکر کرد: بسیاری از معلمان آمریکای مرکزی از دانش آموزان خود بسیار تمجید می‌کنند، بنابراین اگر معلمی آن‌ها را تشویق نکند و یا از آن‌ها تمجید به عمل نیاورد تصور می‌کنند که کار خود را به‌خوبی انجام نداده‌اند. از طرف دیگر، ممکن است دانش آموزان آسیایی تشویق معلم را ریاکاری بدانند و از تحسین شدن خود تعجب کنند. شکل نقد در میان ژاپنی‌ها و آمریکایی‌ها یک نوع تفاوت فرهنگی است: ژاپنی‌ها در نقد خود از شکل مجهول استفاده می‌کنند و غالباً آن را به شوخی بیان می‌کنند، حال آنکه آمریکایی‌ها از شکل معلوم استفاده می‌کنند و با عصبانیت آن را اظهار می‌کنند. چنان چه زبان آموز ژاپنی قصد انتقاد از فرد آمریکایی را داشته باشد می‌توان تصور کرد که با چه مشکلی روبرو خواهد شد و یا اگر فرد آمریکایی از او انتقاد کند وی چه تصویری خواهد داشت (عباسلو، ۱۳۷۹). همچنین تفاوت تعارف ایرانی‌ها و عرب‌ها را با تعارف مردم آمریکای شمالی می‌توان ذکر کرد که در آن تعارف ایرانی‌ها و عرب‌ها پر از استعاره و ضرب‌المثل و اصطلاحات فرهنگی و تعارف مردم آمریکای شمالی مستقیم و رسمی توصیف شده است (عباسلو، ۱۳۷۹). دانشجویان چینی و اندونزیایی که با تأخیر وارد کلاس می‌شوند با توضیحات و عذرخواهی خود باعث ایجاد وقفه در کلاس درس می‌شوند و به همین دلیل این کارها به مذاق استاد آمریکایی خوش نمی‌آید. آمریکایی‌ها ترجیح می‌دهند در صورت دیر آمدن، بدون هیچ‌گونه توضیح یا صحبتی به طرف صندلی خود بروند و ساکت بنشینند. درحالی‌که این کار از دید چینی‌ها و اندونزیایی‌ها نوعی بی‌ادبی محسوب می‌شود (ونی اینگ، ۲۰۰۱).

۵- منابع و عناصر تحلیل مسائل اجتماعی

مسائل اجتماعی جامعه پدیده‌های اجتماعی اعم از شرایط ساختاری و یا الگوهای کنش‌هایی هستند که در مسیر تحولات اجتماعی بر سر راه توسعه یعنی وضعیت موجود وضعیت مطلوب مورد توجه مردم و گروه‌های اجتماعی قرار می‌گیرد و مانع تحقق اهداف و تهدیدکننده ارزش‌ها و کمال مطلوب‌های آن‌ها می‌شود. این پدیده‌ها معمولاً به‌وسیله اندیشمندان اجتماعی به‌عنوان موانع توسعه (نظیر آلودگی محیط‌زیست) و آثار و تبعات عقب‌ماندگی (نظیر بی‌سودای و خشونت) در مورد شناسایی و ارزیابی قرار می‌گیرند. مسائل اجتماعی به‌عنوان پدیده‌های نامطلوب‌شان نخبگان و افکار عمومی مردم را به خود مشغول می‌دارند به‌طوری‌که نوعی و نق آمادگی جمعی برای مهارت آن‌ها پدید می‌آید که مقامات رسمی کشور را به چارچوب جوی و اقدام عملی در جهت اصلاح و یا رفع ویژگی از آن‌ها وامی‌دارد. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳ : ۱۲).

با توجه به اینکه توسعه و بهبود حیات اجتماعی انسان دارای درجه ارزشی - هنجاری (یعنی اهداف و کمالات مطلوب‌ها) و اثباتی - واقعی (یعنی مقدرات و محدودیت‌های موجود بر سر راه رسیدن به اهداف) است، لذا شناخت مسائل اجتماعی موکول به شناخت این درجه است. اهداف توسعه را می‌توان به دودست خاص و عام تقسیم نمود. اهداف خاص مرتبط با ارزش‌های خاص هستند که برحسب هر یک از واحدهای اجتماعی نظیر گروه، قشر، طبقه، قوم، شهر، روستا، نظام اجتماعی و جامعه تغییر می‌یابند. ولی اهداف آن منبعث از ارزش‌های آن و فراگیر چون دانایی و خردگرایی، صداقت و راست‌گویی، آزادی و مردم‌سالاری، عدالت و مساوات‌طلبی، بهره‌برداری بهینه از منابع در جهت پاسخگویی به نیازهای مردم و شکوفایی استعدادهای آنان و نظایر آن

هستند چه در بین همه واحدهای اجتماعی کمابیش مشترک‌اند و شاخص‌های عام توسعه را تشکیل می‌دهد. با توجه به اینکه نوع موانع توسعه در هر جامعه بستگی به نوع افت اهداف خاص و عام توسعه در آن جامعه دارد لذا می‌توان گفت که در هر جامعه‌ای با مسائل خاص و عام پدیده سروکار داریم که شناخت آن‌ها موکول به شناخت نظام ارزش‌ها و اهداف توسعه و موانع تحقق و عوامل تهدیدکننده آن‌هاست. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۳)

۱- مسائل اجتماعی دارای چه ویژگی‌هایی هستند؟

مسائل اجتماعی دارای ویژگی‌های عدیده‌ای هستند که اهم آن‌ها عبارت‌اند از:

الف. اجتماعی بودن و عمومی بودن: مسائل اجتماعی پدیده‌های اجتماعی‌اند. این پدیده‌ها محصول حیات اجتماعی انسان‌ها در قالب واحدهای اجتماعی مشخص چون گروه، قشر، طبقه، ایل، روستا، شهر، جامعه و نظایر آن هستند.

با توجه به اینکه در آن عالم واقع هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که با مسائل اجتماعی ایران اجتماعی روبرو نباشد، لذا می‌توان گفت که مسائل اجتماعی و دیده‌های عمومی هستند که در همه جوامع با چرم و کیف ای متفاوت وجود دارند (واندر زانندن، ۱۹۹۰: ۱۲۱).

۱. جمعی و غیر فردی بودن: مسائل اجتماعی و دیده‌های جمعیت‌اند نفر دید. موانعی هستند که بر سر راه توسعه واحد اجتماعی مشخصی قرار می‌گیرند، و یا پیامدها و عوارضی هستند که ارزش‌ها و کمال مطلوب‌های اکثریت اعضای آن واحد جمعی را تهدید می‌کنند.

۲. تاریخی بودن: اغلب مسائل اجتماعی در یک فرایند تاریخی مشخص پدید می‌آید. بنابراین ابتدابه‌ساکن نیستند. به همین دلیل محققان برای شناخت دقیق آن‌ها نیازمند بینش و روشی تاریخی‌اند. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۴).

۳. واقعی بودن: مسائل اجتماعی پدیده‌ای واقعی و قابل تجربه به معنای عام کلمه هستند. اصطلاح مسئله یابی هم مبتنی بر پیش‌فرض واقعی بودن مسائل اجتماعی است. در مسئله یابی محقق، مسائل اجتماعی موجود را درمی‌یابد، ولی در مسئله آفرینی چیزی که مسئله نیستند تبدیل به مسئله می‌شوند. حکایت آن کسی است که می‌گفت برای رفع خستگی می‌خواهد به فلان شهر سفر کند. وقتی از وی سؤال شد شما چه خسته نیستید در پاسخ گفت وقتی به آنجا برسم خسته خواهم شد! (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۴).

۴. بعد کیفی و ربط ارزشی داشتن مسائل اجتماعی: مسائل اجتماعی چون با اهداف و کمال مطلوب‌های افراد مرتبط‌اند دارای بعد چربی و ربط ارزشی‌اند. یعنی آن‌ها را مغایر با اصول و قواعد زندگی و تهدیدکننده ارزش‌های خود می‌داند تا آنجایی که برخی محققان مثل هوا را بکر به چه آن‌ها را تعارف ذهنی از شرایط عینی می‌دادند (بکر، ۱۹۶۶: ۱-۲). به همین دلیل رجوع محقق به افراد واحد اجتماعی ذی‌ربط ضروری است. معمولاً دولت‌ها و طبقات اجتماعی مسلط سعی دارند عوامل تهدیدکننده منافع خود را به‌عنوان مسائل مردم معرفی نمایند. این امر نوعی عوام‌فریبی است و با طرح مسئله به معنی حقیقی کلمه چه شرایط و استلزامات آن ذکر شد فرق دارد. مسائل اجتماعی چون ارزش‌ها و کمال مطلوب‌های بخش قابل توجهی از مردم جامعه را تهدید می‌کنند، نامطلوب‌اند هرچند ممکن است برای گروه خاصی در داخل جامعه مطلوب باشند. وقتی واحد تحلیل جامعه اصل مغایرت مسائل اجتماعی با مصالح جمعی عام ملت در نظر گرفته می‌شود نه یک گروه یا قشر و یا قوم خاص. گاهی میزان مغایرت برخی پدیده‌ها با ارزش‌ها، به‌ویژه ارزش‌های اختلافی و یا قواعد و قوانین عرفی و رسمی به حدی است که تحت عنوان مسائل ویژه یا آسیب‌های اجتماعی قرار می‌گیرند. اعتیاد، سرقت، خشونت علیه خود و غیره (خودکشی و دیگر کشتی) باز مکاری و

انحرافات اخلاقی از این زمره‌اند. هرچند عنوان آسیب یا بیماری راه فرهنگ با ژان علوم اجتماعی کرده‌اند ولی امروز اصطلاح آسیب‌های اجتماعی برای آن دسته از مسائل اجتماعی که دارای منع قانونی و قبح اجتماعی و اخلاقی‌اند به کار برده می‌شود. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۵).

۵. متغیر و نسبی بودن: مسائل اجتماعی برحسب زمان و مکان تغییر می‌یابند. مسائل امروزی جامعه ما با مسائل گذشته و آینده متفاوت‌اند معمولاً هرچه از واحدهای اجتماعی بزرگ‌تر به طرف واحدهای اجتماعی کوچک‌تر حرکت کنیم از مسائل عام به مسائل خاص هر واحد اجتماعی یا مسائل خورد نظام‌ها و خرده‌فرهنگ‌های درون آن واحد اجتماعی می‌رسیم که خواست تر و نسبی تراند. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۵).

۶. تنوع و تکرر مسائل اجتماعی: مسائل اجتماعی هم در درون هر جامعه و هم در بین جوامع، بسیار متنوع و مد متکثرند. مثلاً در جامعه ایران امروزی با مسائل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی متعدد و متنوعی روبرو هستیم که هر دسته از آن‌ها را می‌توان به دسته‌های کوچک‌تری تقسیم کرد. مثلاً مسائل فرهنگی به مسائل دینی، هنری و علمی قابل تقسیم است. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۶).

۷. قانونمند بودن مسائل اجتماعی: باوجود ربط ارزشی و متغیر و نسبی بودن مسائل اجتماعی تنوع و تکرر آن‌ها، پدیده‌های قانونمند هستند که تحت شرایط و مقتضیات اجتماعی و تاریخی خاص پدید می‌آیند و تغییر و تحول پیدا می‌کنند. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۶)

۸. کثیرالابعاد بودن و بین‌رشته‌ای بودن مسائل اجتماعی: مسائل اجتماعی در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی در سطوح خرد و کلان ریشه‌دارند. مثلاً اعتیاد به‌عنوان مسئله‌ای استماع‌ای ریشه‌های عمیقی در فرهنگ، اجتماع، سیاست، اقتصاد، نظام شخصیتی افراد و حتی نظام جهانی دارد. بنابراین شناخت همه‌جانبه و ارائه راه‌حل‌های جامع آن موکول به همفکری و همکاری و همسویی احزاب تخصص رشته‌های علوم اجتماعی و مسئولان و کارشناسان نهادهای مختلف ذی‌ربط است. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۶)

۹. قابل کنترل بودن مسائل اجتماعی: مسائل اجتماعی قابل اصلاح، رفع و پیشگیری‌اند، ولی هرگونه دخل و تصرف در آن موکول به شناخت ریشه‌های آن‌ها در همه ابعاد واحد اجتماعی ذی‌ربط است. یافته‌های علمی باید در قالب برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت به کار گرفته شود و نتایج عملکرد آن برنامه‌ها نیز مورد ارزشیابی علمی قرار گیرد تا با تداوم تعاملات بین اصحاب اندیشه، مردم و مسئولان زمینه‌های نهادند مناسبی برای اصلاح، رفع یا پیشگیری از مسائل اجتماعی پدید آید. برخی مسائل اجتماعی ذاتی نظام اجتماعی قالب جامعه هستند و بنابراین ممکن است در قالب نظام اجتماعی موجود قابل حل نباشند. در این صورت خود نظام موجود مانع اصلی تحول و تکامل و عمده در این مسئله اجتماعی جامعه محسوب می‌شود. مسائل اجتماعی ایران متعدد و متنوعی روبرو هستید که هر دسته از آن‌ها را می‌توان به دسته‌های کوچک‌تری تقسیم کرد. مثلاً مسائل فرهنگی به مسائل دینی، هنری و علمی قابل تقسیم است. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۷).

ب: شرایط و تشخیص مسائل اجتماعی کدام‌اند؟ مجموعه شرایط و استلزامات تشخیص مسائل اجتماعی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱. وجود یک واحد استماع‌ای مشخص که اعضای آن دارای اهداف نسبتاً مشترکی باشند (واحد تحلیل). مسائل اجتماعی ناظر بر پدیده‌های اجتماعی، جمعی، انضمامی و مقید به شرایط خاص یک واحد اجتماعی مشخص‌اند. این واحد اجتماعی می‌تواند یک

گروه، قشر، طبقه، قوم، اجتماع عشایری، روستایی و شهری و یا یک جامعه ملی و بین‌المللی باشد. معمولاً هر واحد استماع ای مشتمل بر افرادی است که اعضای آن واحد اجتماعی را تشکیل می‌دهند. اعضای هر واحد استماع ای دارای اهداف مشترکی هستند که در راه رسیدن به آن‌ها با موانعی روبرو می‌شوند. در قالب چنین واحدهای اجتماعی است که مسائل اجتماعی به‌عنوان موانع یا عوارض و یا پیامدهای منفی توسعه و عقب‌ماندگی، یعنی هر چیزی که بین وضعیت موجود وضعیت مطلوب آن‌ها قرار می‌گیرند، قابل‌طرح‌اند. بنابراین تعیین واحد تحلیلی یکی از پیش‌نیازهای اصلی شناخت و طرح مسائل اجتماعی است، چون مسائل اجتماعی برحسب هر یک از واحدهای اجتماعی تغییر می‌یابند. لذا در بحث از مسائل اجتماعی باید واحد استماع ای موردنظر مشخص و شناخته‌شده باشد. مثلاً اگر واحد تحلیل، جامعه ایران باشد محقق می‌داند چه باید مسائل اجتماعی عامی را مطرح کند که بخش قابل‌توجهی از مردم و گروه‌های اجتماعی جامعه ایران به آن‌ها مبتلا باشند. بدیهی است چنین مسائلی با مسائل خاص هر یک از گروه‌های اجتماعی جامعه متفاوت خواهد بود. مثلاً شدت همبستگی استماع داخلی هر یک از اقوام ایرانی چه در سطح محلی و برای هر یک از اقوام امری عادی است احتمالاً می‌تواند در سطح ملی به‌عنوان مانع تعاملات بین قومی و انسجام جمعی عام شناخته و همچون مسئله اجتماعی در سطح ملی مطرح شود. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۸)

۲. وجود محقق و موفق آن آشنا با بینش‌ها و روش‌های جامعه‌شناختی: دره صحیح مسائل اجتماعی امری تخصصی است و لذا باید از خواب تخصصان را انجام دهند. دارندورف فلسفه پیدایش جامعه‌شناسی را پاسخگویی علمی به مسائل اجتماعی از جمله نابرابری‌های اجتماعی می‌داند (دارندورف، ۱۹۶۸: ۱۵۶-۱۷۸) و او معتقد است یکی از مشکلات اساسی بشر عدم طرح صحیح مسائل، یعنی ناتوانی در شناخت وضعیت موجود، نداشتن تصویری روشن از آینده و عدم ارزیابی دقیق مقدرات و محدودیت‌های گزارش از وضعیت موجود به مطلوب بوده است و به همین دلیل قادر به حل بسیاری از مسائل مبتلا به خود نشده است (دارندورف، ۱۳۷۰). Jewellery ravar باور است که جامعه‌شناسی همواره محققان و اندیشمندان ای را به خود جلب کرده است که آرزوی فهم علل و عوامل دیربختی و برقراری عدالت اجتماعی در جهان را در سر پرورانده‌اند (شارون، ۱۳۷۹: ۲۱۹). (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۸)

مسائل اجتماعی بیشتر از نوع نرم‌افزاری یعنی فکری، فرهنگی، اجتماعی و ساختاری‌اند. بررسی این مسائل چه از اصلی‌ترین موانع توسعه و پیامدهای عقب‌ماندگی محسوب می‌شوند عمدتاً در حوزه علوم اجتماعی قرار می‌گیرد. کسانی می‌توانند این‌گونه مسائل را بهتر مطرح کنند که با دیدگاه‌های علوم اجتماعی آشنایی بیشتر داشته باشند.

دیدگاه‌های جامعه‌شناسی شیوه نگرش محققان را به مسائل اجتماعی تعیین و روش‌های یا راه‌های شناخت آن را مشخص می‌سازند. جامعه‌شناسی، با بینش‌ها و روش‌های متنوعی سروکار داریم چه می‌توان آن‌ها را به شرح زیر طبقه‌بندی کرد. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۸)

برحسب این‌که محقق از کدام دیدگاه به مسائل اجتماعی نگاه کند، روش و حاصل کار او فرق می‌کند. زیرا در هر کدام از مکتب‌ها و دیدگاه‌های فوق با انگارش یا مفروضات متفاوتی درباره جامعه، انسان و مسائل اجتماعی سروکار داریم. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۱۹)

در جامعه‌شناسی نظم و ثبات، جامعه ترکیب متعادل عناصر هماهنگی است جهت گل‌ناهماهنگی بین اجزایش منجر به پیدایش بی‌نظمی و مسائل اجتماعی می‌شود. در این حوزه از جامعه‌شناسی بیشتر روی وفاق ارزشی و هنجاری و سایر عوامل فرهنگی-اجتماعی یا نرم‌افزاری تأکید می‌شود که از طریق به هم وصل کردن اجزا و عناصر جامعه نظم و تعادل را برقرار می‌سازند. بنابراین

پدیده‌هایی که این نظم و تعادل را برهم می‌زنند به‌عنوان مسائل و انحرافات اجتماعی تلقی می‌شوند. مثلاً مرتضی اشکال یا صور نابسامانی یا شیوه‌ها و الگوهای تطابق ناهم‌نوایانه نظیر مناسک گرای، بدعت، وابستگی گرای و شورش را ناشی از گسستگی ی آن‌ها ما انرژی کارت کرد دو عنصر ساختاری فرنگ و اجتماع می‌داند (مرتضی و نیست، ۱۹۶۶). پارسونز هم آن را چه مانع ایفای کارکردهای اساسی عناصر اصلی جامعه یعنی تطابق، هدف‌یابی، یگانگی و ثبات می‌شوند ما خلق نظم اجتماعی می‌داند و آن‌ها را در ردیف مسائل نظم اجتماعی قرار می‌دهد (پارسونز، ۱۹۹۱؛ چلبی، ۱۳۷۵: ۱۰۷-۲۱۹).

در جامعه‌شناسی تضاد و تحول، جامعه برآیند تضاد دیالکتیکی نیروهای مولد یا روابط تولیدی و زیربنا یا روبناست. در این حوزه از جامعه‌شناسی روی آن دسته از عوامل اقتصادی و سخت‌افزاری چون نیروهای مولد تأکید می‌شود که زمینه و شرایط مادی لازم را برای تحولات سیاسی، اجتماعی فرهنگی نظام موجود و هر آنچه در این دیدگاه روبنا تلقی می‌شود فراهم می‌سازند. بنابراین مسائل اجتماعی اصلی اصالت و ریشه، ماهیت و خصلتی اقتصادی دارند. مارچسا مسائل اجتماعی اساسی حیات اجتماعی در جوامع طبقاتی را پیدایش مالکیت شخصی و طبقات اجتماعی استثمارگر و تحت استثمار می‌داند و رفع طریق مبارزه طبقاتی و انقلاب و تحول نظام موجود در جهت تحقق جامعه بی طبقه‌عاری از استثمار، نابرابری و ایدئولوژی ماکول می‌کند. تعیین دیدگاه هر آنچه مانع تحول نظام موجود به‌ویژه تطابق روابط تولید متناسب با سطح رشد نیروهای مولد و روبنا با زیربنا می‌شود در زمره مسائل اجتماعی قرار می‌گیرد.

در قالب مکتب‌های فوق با دیدگاه‌های متفاوتی سروکار داریم چه اهم آن‌ها عبارت‌اند از:

دیدگاه‌های کلام باغی در اجرا و ساخت پیچ را جامعه را یا ترکیبی از واقعیت‌ها و الگوهای ساختاری می‌دانند که تعیین‌کننده کنش‌های افراد داند. افراد در چنین دیدگاه‌هایی واقع در اختیار لازم برای تعیین سرنوشت خویش تصور می‌شوند. بنابراین پیدایش و تحول واقعیت‌های مسائل اجتماعی دارای قانونمندی‌های اجتماعی و عینی خارج از اراده و اختیار افراد داند. به‌طوری که محققان می‌توانند با روش‌های کاوان بدون مراجعه به افراد مستقیماً با مشاهده جامعه واقعیت‌های اجتماعی دینی و خارجی به چشم و تبعیض بین قانونمندی‌ها پردازند. دورکیم آنومی و خودکشی (۱۹۵۱)، مرتضی انحرافات اجتماعی (۱۹۶۶) آلتوسر نابرابری‌ها (۱۹۷۶) را با چنین دیدگاهی مورد تحلیل قرار دادند.

دیدگاه‌های خرد رفتارگرا چه الگوی رفتار افراد را تابع تمایلات زیستی- روانی می‌دانند. این دیدگاه دارای شعبات متفاوت چون جامعه‌شناسی زیستی، روانشناسی فردی و دیدگاه مبادله است چه دیدگاه اخیر به جامعه‌شناسی نزدیک‌تر است. هومنز از بانیان این دیدگاه نقد است که جامعه مانند بازاری است که افراد و مشتریان آن محسوب می‌شوند. در این بازار هرکسی سعی دارد وارد معامله شود که به سود او است، زیرا افراد از جذب با داشتن احساس بهره‌مندی و لذت می‌کنند و همین احساس لذت است که آنان را به ادامه این تعاملات وامی‌دارد، در این دیدگاه پدیده‌های اجتماعی محصول رفتار افراد آن و نظم اجتماعی هم مبتنی بر همین تعاملات بین افراد در سطح خرد و تا زمانی که پایدار می‌ماند که بیانگر تمایلات افراد در مبادلات روزمره زندگی‌شان باشد (هومنز، ۱۹۷۴).

در دیدگاه کنش متقابل نمادی هم چه رفتارهای معنی‌دار یا الگوهای کنش را مورد توجه قرار می‌دهد، جامعه هویتی مستقل از افراد و کنش‌های آنان ندارد و افراد سازنده مال خویش‌اند. افراد طبق پنداشتی چه از واقعیت‌ها دارند و تفسیری که در هر موقعیت از واقعیت عمل می‌آورند عمل می‌کنند و با اعمال به هم‌بسته و همسویی خویش پدیده‌های اجتماعی را می‌سازند (بلومر، ۱۹۶۹).

در دیدگاه‌های جامعه‌شناسی و دیداری و روش‌شناسی مردم هم افراد سازنده و خالق حیات اجتماعی خویش‌اند. لذا در این دیدگاه‌ها مسائل اجتماعی به دیده‌اید از اذهان و اعمال افراد نیستند. بلکه ریشه در پنداشت‌ها و انگاره‌های ذهنی افراد دارند و محصول تعاملات و کنش‌های متقابل روزمره هستند افراد بر اساس پنداشت‌ها و انگاره‌های ذهنی خود یا ای دیگر دارند. بنابراین برای شناخت مسائل اجتماعی محققان باید با افراد جامعه موردنظر تعامل پیدا کنند، تا ضمن نشان کردن فعال در فرایند زندگی عادی و روزمره آن‌ها بتواند باغ‌وحش‌های معنی‌خانه بهداشت‌ها و انگاره‌های ذهنی و نیاز و اعمال روزمره آن‌ها را درک کنند و هم‌زمان با آن به توصیف و تحلیل مسائل اجتماعی و ارائه راه‌حل‌های مناسب برای رفع آن‌ها بپردازند (گافمن، ۱۹۷۱).

علی‌رغم فرایند تخصصی جنایی و پیدایش دیدگاه‌ها و روش‌های معتدل و متنوع در برخی صاحبان نظران معاصر جامعه‌شناسی نظیر دارن‌دورف (۱۳۷۷، ۱۹۶۸)، هابرماس (۱۹۹۵، ۱۹۸۷)، گیدنز (۱۹۸۴، ۱۹۹۰)، کوهن (۱۹۸۹)، آلکساندر (۱۹۹۵، ۱۹۸۷) و شماری دیگر با دوری از دوگانه بینی‌های نظم در برابر تضاد، جامعه در برابر فرد، ساختار در برابر کنش یا علت کاوی در برابر معنی کاوی، دیدگاه‌های ترکیبی جامعه و نوینی ارائه داده‌اند که در آن‌ها به جای دوگانه بینی و توجه به هم این و هم آن را مطرح نظر قرار دادند. در این دیدگاه‌ها هم به شرایط اجتماعی و علمی و هم به افراد و شرایط ذهنی توجه می‌شود. آزادی و اختیار افراد محدود و مقید شرایط اجتماعی موردتوجه قرار می‌گیرد و به روابط دیالکتیکی و تأثیر و اثر متقابل فرد و جامعه نظر دارند. با روش‌های علت کاوانه و معنی کاوان جنبه‌های عینی و ذهنی مسائل اجتماعی را تحلیل می‌کند و در ارائه راه‌حل‌ها، اصلاح شرایط اجتماعی و افراد را در ارتباط باهم موردتوجه قرار می‌دهند. هرچند هنوز در جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی دیدگاه یا جامعه و مشخصی و دیدنی آمده است که در قالب آن بتوان همه صبر و اشکال مسائل اجتماعی را مورد تحلیل قرار داد جعل و در عمل نیز شاید نادر است ولی با گرایش به دیدگاه‌های تلفیقی چه مسائل اجتماعی را پدیده‌هایی با ابعاد کسر می‌داند زمینه برای تعامل و همکاری بین صاحبان تخصص‌های مختلف و مطالعه مسائل اجتماعی از زوایای متفاوت و شناختی که کدام مسائل را در قالب کدام دیدگاه‌ها بهتر می‌توان مورد تحلیل قرار (ماریس، ۱۹۸۸: ۵) زمینه لازم برای توصیف، تحلیل و ارائه راه‌حل‌های جامعه‌طرح پدید آمده است. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۲۳)

۳. برقراری تعامل صحیح و مناسب بین محققان و اعضای گروه اجتماعی ذی‌ربط: همان‌طور که ذکر شد، مسائل اجتماعی پدیده‌هایی هستند که در مسیر تحولات اجتماعی بر سر راه توسعه، یعنی بین وضعیت موجود وضعیت مطلوب موردتوجه اکثریت مردم و گروه‌های اجتماعی، قرار می‌گیرند و ارزش‌ها و کمال مطلوب‌های جامعه و مقدرات و محدودیت‌های موجود بر سر راه تحقق آن‌ها دارد. این اهداف و کمال مطلوب‌ها برحسب هر یک از واحدهای اجتماعی تغییر می‌کند، بنابراین محققان باید با اعضای گروه اجتماعی زیر به تعامل صحیح و مناسب برقرار کنند تا زمان درک و فرمود بهداشت مردم از انواع، اولویت‌بندی‌ها و اهمیت مشکلات اجتماعی خودشان میزان توان و آمادگی آنان را برای مقابله آن‌ها دریابند و به جنبه اجتماعی عینی این مشکلات، طبقه‌بندی و اولویت‌بندی و تحلیل علل و عوامل و ارزیابی دقیق مقدرات و محدودیت‌های عینی موضوع برای مقابله با آن‌ها، طبق ضوابط دیدگاه‌های عملی و تلفیق‌گری معاصر، توجه نمایند. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۲۳)

معمولاً مردم هر جا به ویژه جوامع کمتر توسعه‌یافته یا در حال گذار بیشتر به اهداف و کمال مطلوب‌های خود می‌اندیشید و به عوامل و موانع اساس مؤثر در تحقق آن‌ها و گاهی کمتری دارند. بنابراین در بیان مشکلات و مسائل اجتماعی خود بیشتر به مامانه و عوارضی اشاره می‌کنند که ارتباط نزدیک و بلافصل فصلی با اهداف و جمال مطلوب‌های آنان دارد و از طبیعی عوامل اساسی عاجزند. این راه‌حل‌های پیشنهادی آنان بیشتر فردی و سطحی‌اند و جنبه درمانی دارند تا پیشگیری، همانند کسانی که از در میان

دست می‌نالد و راحت ساله را در درمان خود دست می‌جویند. درحالی که پس از مراجعه به پزشک درمیابند چه درد دست آنان پیامد یا عرضه ناراحتی قلبی از علاج آن مستلزم جراحی است. بدهی است که محققان اجتماعی باید به فریاد مردم گوش فرا دهند و درد دل‌های آنان را به‌خوبی بشنود. این‌ها علائم و نشانه‌های بسیار خوبی برای شناخت مسائل اجتماعی و بسیاری موارد هم هدایت‌گر محققانند، ولی نباید به آن‌ها اکتفا شود، چون ممکن است آنچه آن‌ها می‌گویند با مسائل اجتماعی حقیقی فاصله داشته باشد. بنابراین محققان هم باید همانند پزشکان پس از شنیدن حرف‌ها و مشاهده علائم ظاهری برای تشخیص درد تجویز درمان با رجوع به واقعیت‌های عینی و با استفاده از تخصص و تجارت خویش به معنا منظم و دقیق‌ترم دست یازند تا بتوانند خود را از علائم ظاهری و علل واقعیت را از مسائل سطحی به مسائل عمقی و آنچه را که از نظر مردم پنهان مانده است آشکار سازند.

قانون متصل است گاهی محققان پیش‌ازحد تصویر دادو فریادها و علاقه‌های سیاسی قرار می‌گیرند و این امر آنان را در تشخیص مسائل اساسی و راه‌حل‌های مناسب هزار مشکل می‌سازد (قانون، ۱۹۶۳). سی رایت میلز هم معتقد است که مردم عادی به دلیل ضعف بینش جامعه‌شناختی قادر نیستند با این مشکلات و خرده غیرخصوصی خویش و مسائل اجتماعی آن تمیز قائل شوند. بنابراین وظیفه جامعه‌شناس این چالش‌های ساختاری مسائل اساسی جامعه را که بخش قابل توجهی از مردان و آن‌ها مبتلا هستند و مانع از توسعه و خلاقیت و رشد استعدادهای آنان می‌شود و بینش تاریخی تطبیقی و روش تجربی- تقلید دریابند و با بینش‌ها و یافته‌های جامعه‌شناختی مردم را از موانع اساسی توسعه و تکامل حیات اجتماعی خویش آگاه سازند و آنان را در ساخت تاریخ و تکامل بخشیدن به حیات اجتماعی خود راهنمایی و یاری نمایند (میلز، ۱۹۵۹).

برای روشن شدن تفاوت میان پنداشت مردم عادی و اصحاب تخصص از مسائل اجتماعی و صورتی ایجاد تعلیم بین این دو مثالی عملی ذکر می‌کنیم. موسسه ملی پژوهش افکار عمومی در خردادماه سال ۱۳۷۹ برای تعیین اولویت مسائل اجتماعی ایران پژوهشی در مقیاس ملی انجام داده است که در آن مردم باشند در این تردید و اختلاف نظر برای چهار مسئله بیکاری، گرانی و تورم پارتی‌بازی و اعتیاد بیشترین اهمیت را قائل شده‌اند. بدون شک شناخت این امر مردم چه مسائلی را عمده می‌بینند بسیار قابل توجه و ضروری است، ولی در طرح مسائل اجتماعی جامعه محقق نباید به آن اکتفا کند. بلکه باید با استفاده از تخصص و تجربه خویش و با توجه به دیدگاه‌ها و روش‌های علمی ضمن تحلیل عوامل و موانع توسعه جامعه مورد نظر و ارزیابی مقررات و محدودیت‌های موجود بر سر راه تحقق اهداف آن توسعه خود را به ریشه‌های عمیق‌تر و مسائل بنیادی‌تر برساند. به این ترتیب است که می‌توان مانع و مسائل اساسی را مطرح نمایند که حل آن‌ها به حل بسیاری از پیامدها و مسائل سطحی‌تر کمک کند. در مسائل فوق محقق بودن است خود را به شرح زیر به مسائل اساسی دارید چون عدم تأمین شرایط لازم برای سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال مولد و یا این امر می‌تواند اذهان محققان، مردم و مسئولان را از مسائل سطحی به مسائل عمیق و از درمان به پیشگیری و چاره‌جویی‌های اساسی در جلب کند.

ج: فضای فکری و اجتماعی لازم برای طرح مسائل اجتماعی: بنابراین موقفان اجتماعی برای طرح صحیح مسائل اجتماعی نیازمند حوزه عمومی و مستقل است دخالت قدرت‌ها و عوامل رسمی و غیررسمی هستند که در آن بتوانند ضمن پرهیز از آن وابستگی‌های سیاسی، قومی و ایدئولوژیک، با تنظیم تعاملات مستمر و مناسب با مردم و مسئولان و با رعایت اخلاق حرفه‌ای و استفاده از بینش‌ها و روش‌های جامعه و تلفیقی، آزادانه، خردمندانه و به‌طور هرگونه پیرامون مسائل اجتماعی جامعه به گفت‌وگو تبادل اندیشه بپردازند. آن‌ها باید بتوانند به اتکای خورد جمعی خود درباره عمری مسائل اجتماعی جامعه به وفاقی نسبی دست یابنده دانش علمی خود را از طریق برگزاری اما نشاط و کارگاه‌های تخصصی ترویج نمایند و مردم، مسئولان و کارشناسان بخش

اجرائی را در به‌کارگیری یافته‌های علمی یاری رسانند. نتایج حاصل از اجرای برنامه‌ریزی‌ها و ارزشیابی نماینده سازمان سنجش اعتبار علمی و ارزش علمی یافته‌های خود نسبت به اصلاح و بازنگری مبانی نظری و شناسی و نتایج تحقیقات خود اقدام کنند و زمینه علمی لازم برای اصلاح برنامه‌ریزی‌های اجتماعی را فراهم سازند. این امر روشن شدن حدود و وظایف هر یک از بخش‌های سه‌گانه و رسمی، غیررسمی و مستقل کمک می‌کند. نهادهای مستقل و در رأس آن‌ها انجمن‌های علمی با ایفای نقش میانجی بین دو بخش رسمی و غیررسمی جایگاه عمده‌ای در توسعه جامعه مدنی خواهند داشت. در چنین جایگاهی از چه علوم اجتماعی می‌توان در طرح مسائل اجتماعی پیشرو هدایت در بخش‌های رسمی و غیررسمی باشد و مؤثر واقع شدن در فرایند توسعه اجتماعی_ انسانی و در پیوند ارگانیک با مردم و نهادهای رسمی و غیررسمی خود نیز توسعه یابد. (انجمن جامعه‌شناسان ایران ۱۳۸۳: ۲۶)

۶- زبان و ارتباط اجتماعی

در مطالعات اجتماعی و فرهنگی زبان به‌عنوان یک ابزار برقراری ارتباط اجتماعی می‌باشد؛ در واقع زبان از نیازهای مهم تمام جوامع انسانی است که از طریق آن اعضای جامعه می‌توانند به‌صورت اجتناب‌ناپذیر با یکدیگر رابطه و تعامل برقرار نمایند؛ تا از این طریق نیازهای یکدیگر را رفع کنند. چنین ارتباطی «از مهم‌ترین ویژگی‌های انسان‌هاست، توانایی برقراری ارتباط به‌وسیله زبان است زبان از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین دستاوردهای انسانی است. زبان برای بیان همه‌چیزی از نیازهای جسمانی گرفته تا آرزوهای روحی بکار می‌رود. زبان به انسان‌ها اجازه می‌دهد که تا فرهنگ را بیافرینند تجربه‌ها را انباشت کنند و شیوه‌های رفتاری یکسان را از نسلی به نسل دیگر انتقال دهند»

زبان از عناصر فرهنگی مشترک میان افراد یک جامعه است که نوعی نماد ارتباطی است در واقع جذب عناصر فرهنگی از طریق زبان و سایر سمبل‌ها (symbol) یا نمادهای ارتباطی صورت می‌گیرد. زبان اصلی‌ترین وسیله‌ای است که انسان‌ها در اختیار دارند و در جامعه برای برقراری ارتباط از آن استفاده می‌کنند بنابراین زبان در حکم نظامی است که بیان‌گفتار مشخص را در اجتماع معینی از انسان‌ها امکان‌پذیر می‌سازد زبان مستقیماً قابل رؤیت نیست بلکه دارای ویژگی‌های کلامی است که بر آن تقدم دارد چنین ارتباط نمادی و اجتماعی می‌تواند گذشته، حال و آینده انسان را به یکدیگر ربط دهد و باعث انباشت دانش و اشاعه و انتقال دانش از گذشته به حال و از حال به آینده گردد و چنین اشاعه و انتقالی به‌صورت زبان مکتوب و شفاهی امکان‌پذیر است و خصلت گفتاری و نوشتاری بودن زبان می‌تواند امکانات تازه‌ای برای انباشت فرهنگی ایجاد کند و شرایط ورشد توسعه اجتماعی و فرهنگی یک جامعه را سرعت بخشد. ((ارتباط نمادی آدمیان به سه شیوه صورت می‌گیرد. شیوه نخست زبان گفتاری است که عبارت است از الگوهای صوتی و معانی پیوسته به آن است. زبان گفتاری آموزش ارتباطات را آسان‌تر می‌کند. دومین شیوه ارتباط، زبان نوشتاری است که عبارت از ثبت تصویر گفتار است، زبان نوشتاری آموزش حفظ میراث فرهنگی را تحصیل می‌کند. سومین روش زبان جسمانی است که از ادب عامیانه گرفته‌شده و به معنای برقراری ارتباط با حرکات دست و صورت و به‌طور کلی با ایماء و اشاره است.)). (کوئن، ۱۳۸۲: ۶۰)

کارکرد کنش و کنش متقابل اجتماعی زبان را می‌توان در برقراری ارتباط انسانی زبان یافت، که تمام افراد جامعه انسانی از طریق یکسری از علائم زبانی که نوعی نماد قراردادی می‌باشند به‌صورت حروف الفبایی - ایماء و اشاره با یکدیگر پیام اجتماعی مبادله می‌کنند. بر اساس چنین ویژگی و ساختاری که زبان جامعه انسانی داراست؛ زبان حکم یک ابزار یا نقش نماد ارتباط

اجتماعی را برقرار می‌کند، این نقش را می‌توان به صورت زبان محاوره‌ای بررسی کرد. زبان شناسان اجتماعی و جامعه شناسان اعتقاد دارند که ((زبان محاوره‌ای که مجموعه‌ای از اصوات را بکار می‌گیرد تا بتواند نمادهای بسیار متنوعی را ترکیب کند عبارتند از کلمات زبان به صورت نوشته شده و وقتی نوشته به چاپ رسد در اندازه زیاد نشر می‌یابد. زبان می‌تواند اشکال دیگری به خود بگیرد مثل علائم تلگراف و یارادیویی که در سواحل برقرار است و برای آن است که به کشتی‌ها اطلاعاتی بدهند.)) (گی روشه، ۱۳۷۰: ۹۸).

۶-۱- زبان و خلاقیت

ارتباط در زبان انسانی تمایزات قابل ملاحظه‌ای با نظام زبان حیوانی دارد، این تمایزات ناشی از قابلیت و خلاقیت فرهنگ و اندیشه انسانی است. بر اساس چنین ویژگی که زبان ارتباطی انسان دارد می‌توان با تنوعی از معانی آفرینشی روبرو شد؛ که این تمایزات و تفکیکها بر سه محور اساسی استوار است: ((نخست: اصل قراردادی بودن زبان به این صورت که تنها با نوعی قرارداد در معانی واژگان می‌توان به گستره بی پایان مفاهیم فرهنگی مورد استفاده انسان‌ها دست یافت..... دومین اصل زبان انسانی، که خلاقیت و آفرینندگی آن است نشان می‌دهد؛ ترکیب اصوات و ترکیب معانی در قالب ساختهای زبانی - امکان بی پایانی برای ایجاد معانی بوجود می‌آورند که خود را به صورت روشن در آفرینشهای ادبی نشان می‌دهد..... اگر این قابلیت بالفعل در آمده در فرایند اجتماعی شدن و فرهنگ سازی قرار بگیرد می‌توان به دوران بزرگ خلاقیت ادبی دست یافت. سرانجام سومین اصل مهم در زبان انسانی قابلیت جابه جایی آن در زمان و مکان در میان واقعیت و خیال است ساختهای زبانی به انسان امکان می‌دهند تا گذشته، حال، آینده را تصور کند. شرایط واقعی و شرایط خیالی را در ذهن بوجود بیاورد و تمام زمینه‌ها و عناصری را که مایل باشد در همه زمانها و مکانها با یکدیگر ترکیب کند.)) (ریوبر، ۱۳۷۹: ۲۶۲)

۶-۲- تأثیر متقابل زبان و فرهنگ

فرهنگ و زبان به طور متقابل بر روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. فرهنگ از طریق آن چیزهایی که برای اعضای یک جامعه معین، اهمیت داشته و ممکن است در زبان جامعه، نام مشخصی برایش وجود داشته باشد و یا تحت پوشش نام ملی و همگانی قرار بگیرد و بر زبان تأثیر گذارد، مطالعه کند؛ و حتی برای یک فرهنگ از نظر تطبیقی نام‌های زبانی بسیار اهمیت داشته، نه تنها یک نام بلکه شاید چندین نام در زبان یک فرهنگ وجود داشته باشد تا تفاوت‌های فردی را که گویندگان یک زبان در مورد آن بیان می‌کند، درک کرد و احساس نیاز به آن را بررسی کرد.

زبان هم بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد بر این اساس که شاید زبان بیشتر از آنکه منعکس کننده فراگرد های فرهنگی باشد در واقع قالب دهنده فراگردهاست. زبان فرهنگ یک جامعه را نیز منعکس می‌سازد. زیرا که انسان‌ها در برابر محرکها یا افراد واکنش نشان می‌دهند که بایشان مهم است. اما به نظر برخی از صاحب نظران این زبان است که فرهنگ را قالب پذیر می‌کند. شیوه‌های گوناگون گفتار زبانی در واقع شیوه‌های متفاوت اندیشیدن را موجب می‌شود این عبارت چندان هم قطعی نیست، زیرا مدارک دال بر تکامل هم‌زمان زبان و فرهنگ و شواهد دال بر ساختارگرایی فراگرد های اجتماعی به وسیله ویژگی‌های زبانی چندان قوت ندارد و منجر به دگرگونی زبانی یا قرض گرفتن عناصری از اجتماعات گفتاری نیز شده است.

بطور کلی با توجه به این تأثیر و تأثرپذیری واژگان زبانی انعکاسی از مقوله‌های مادی و معنوی فرهنگ جامعه می‌باشند و مردم آن را در وضع فرهنگی خویش بکار می‌برند و خود را با فرهنگ و زبان فرهنگی حاکم بر جامعه تطبیق می‌دهند؛ هر چند در بکارگیری راههای کاربردی زبان با یکدیگر تفاوت دارند اما مردم جملات و کلمات را در یک فرهنگ بکار می‌برند که ممکن است معانی و کاربرد آن در سایر فرهنگ‌ها متمایز باشد؛ در نتیجه با ید اشاره به چنین تأثیر متقابلی بین فرهنگ و زبان کرد.

۳-۶- زبان و بازیابی هویت فرهنگی

زبان بر بازیابی هویت فرهنگی جامعه اثر گذاشته، که این امر ناشی از (خلاقیات نامحدود زبان و تنوع پذیری زبان انسانی) است که از طریق گسترش گفتاری زبان که تحت تأثیر کلیت‌های تاریخی و اجتماعی جامعه است، منجر به تنوع واژگان در ساخت زبانی می‌گردد؛ زبان را به صورت یک عامل زمینه‌ای و بنیادی برای رسیدن به اهداف اجتماعی در می‌آورد؛ برای مثال می‌توان اشاره به بازسازی هویت فرهنگی یک جامعه از طریق زبان اشاره کرد. در چنین موقعیتی فرهنگ‌ها از طریق زبان از یکدیگر تأثیر پذیرفته و بر اساس تبادلی که میان این فرهنگ‌ها صورت پذیرفته زمینه‌های توسعه و تأثیر و تکامل فرهنگ‌ها از نظر زبانی بسط می‌یابد. هر فرهنگی از سایر فرهنگ‌ها بر اساس تعاملات متقابل که داشته از نظر ساختاری و واژگانی تحول یافته است پس می‌توان بیان کرد که: ((از مهم‌ترین راههای تحول زبانی همچنین تعاطی فرهنگی است علاوه بر آن تحول در دیگر نهادهای اجتماعی روابط بین نهادها و نحوه برخورد در رابطه انسان با طبیعت نیز به تحول منجر می‌شود. مثلاً توسعه تقسیم کار اجتماعی همراه با توسعه علوم و فنون به گسترش مفهومی زبان می‌انجامد امری که به خوبی در گسترش علوم در دوران اخیر نمایان است..... اگر زبان یک ملت تغییر کند نظام معنایی آن زبان که در مفاهیم و ساختار الفاظ و عبارات تجلی کرده است نیز تغییر می‌یابد. همان‌طور که گفته شد یکی از عوامل اساسی تغییر در طول تاریخ برخورد، حشرونشر، روبه روشن شدن و تعاطی اقوام و ملتها و زبان آن‌ها بوده است.)) (آذر شب و همایونی، ۱۳۹۴)

۵-۶- زبان و هویت فرهنگی قوم

زبان با هویت فرهنگی یک قوم ارتباط مشترک داشته، هر قومی برای داشتن یک هویت فرهنگی خاص در یک جامعه یا ملت و یا سرزمین و منطقه‌ای خاص از یکسری عناصر انسانی مشترک برخوردار است. زبان یکی از عناصر مشترک میان آن اقوامی است که به نوعی همراه با (انسجام پذیری و یگانگی) می‌باشد این عنصر مشترک در جنبش‌های سیاسی و ملی ظاهر گردیده است. در قرن ۲۰ زبان یکی از پایه‌های اساسی و اصول خاص هویت فرهنگی مشترک یک قوم بوده است (ریخته‌گر، ۱۳۹۲).

۷- جامعه‌شناسی زبان

زبان و جامعه‌شناسی به صورت دو علم مجزا بر یکدیگر تأثیرات متقابل گذاشته‌اند. امروزه شاخه‌ای از علوم اجتماعی به نام جامعه‌شناسی زبان یا از دیدگاه زبان‌شناسی، زبان‌شناسی اجتماعی به مطالعه متقابل این دو علم پرداخته است «جامعه‌شناسی، زبان را از دیدگاه جمع می‌نگرد. بر اساس این دیدگاه زبان در خدمت برقرار کردن ارتباط فرد با اجتماع خویش است. جامعه‌شناسی زبان به این موضوع که زبان در چه زمانی و در چه مکانی، برای چه مقصودی، در حضور چه کسی، با چه لحنی و ... مورد استفاده قرار می‌گیرد و نیز به جایگاه زبان در الگوی رفتاری جامعه در بین مردمی که آن را درک می‌کنند توجه می‌کند»

(باقری، ۱۳۷۷: ۵۹)

برخی اوقات از این شاخه به معنای (زبان و جامعه) یاد کرده‌اند که زبان را ابزار ارتباطی در جامعه به حساب می‌آورند که این ابزار پیوسته تأثیر و تأثر متقابل میان افراد گذاشته است. در واقع زبان در این شاخه (منعکس کننده تحولات اجتماعی جامعه) می‌باشد.

۸- نتیجه گیری

کارکرد های زبان در علوم انسانی به صورت محصولی اجتماعی است و ابزاری برای دست یابی به فرهنگ یک جامعه است. این پدیده اجتماعی و فرهنگی به صورت نماد در زندگی روزمره انسان‌ها اثر گذاشته، که از طریق برقراری ارتباط اجتماعی و کنش متقابل اجتماعی انسان‌ها با یکدیگر توانسته اند اندیشه ها و میراث فرهنگی خود را اشاعه و گسترش دهند و آن‌ها را با یکدیگر مبادله نمایند؛ و تا به امروز حفظ کنند.

امروزه این ادعا که ساختار یک زبان، دیدگاه اهل آن زبان را نسبت به پدیده‌های جهان تعیین می‌کند و یک جبر نگرشی به سخنگویان آن تحمیل می‌سازد. چندان قابل قبول نمی‌نماید؛ اما تأثیرات فرهنگ و زبان بر یکدیگر و تعامل میان آن‌ها، طبیعی به نظر می‌رسد، آن قدر طبیعی که فرهنگ و زبان را ماهیتی یکپارچه دانستیم و چیزی به نام زبان فرهنگ تعریف کردیم. این پیوستگی، از چند جنبه قابل بررسی است: یک جنبه، پیوستگی زبان مادری و فرهنگ بومی است. بوم فرهنگ آموزی پدیده ای است که طی آن فرد به توانش ارتباط زبانی در چارچوب فرهنگ و زبان خودی دست می‌یابد. از این منظر، اولاً عناصر فرهنگ، خود را به نحوی در عناصر زبانی نشان می‌دهند و از این طریق است که زبان به حاملی برای فرهنگ تبدیل می‌شود. ثانیاً، از آنجا که زبان یک حامل فرهنگی است، اشاعه آن، به معنی اشاعه پشتوانه های فرهنگی آن هم می‌تواند باشد و ثالثاً، زبان یک هویت زبانی برای افراد جامعه به وجود می‌آورد. زبان اسپرانتو علی رغم مزایایی که به آن نسبت داده می‌شود، سخنگویان قابل ملاحظه ای پیدا نکرده است، زیرا هویت زبانی کسی محسوب نمی‌شود و بنابراین پشتوانه فرهنگی برای آن متصور نیستیم. جنبه دیگر، همبستگی فرهنگ بومی زبان آموزان با فراگیری زبان دوم است. دیدگاه فراگیران نسبت به زبان دوم که منبعث از فرهنگ بومی آنهاست، در فراگیری آن نقش دارد. دید مثبت به زبان و فرهنگ دوم، منجر به یادگیری بهتر و ایجاد انگیزش بیشتر در فراگیران است. از طرفی نیز، امروزه تعدادی از روش شناسان آموزش زبان دوم به بهره گیری از ویژگی های فرهنگ بومی فراگیران توجه نشان می‌دهند. استفاده از ویژگی جمع گرایی چینی‌ها در به کارگیری آموزش های گروهی و جستجوی راههایی برای کاهش خصیصه تردیدگریزی کره‌ای ها در کلاس های آموزش زبان دوم، در این مورد قابل ذکر است. جنبه سوم، رابطه فراگیری زبان دوم با فرهنگ دوم است. فراگیران زبان دوم برای موفقیت در کسب کنش مناسب زبانی، مجبورند علاوه بر کسب توانش زبانی به توانش ارتباطی که همان «توانایی کاربرد صورت زبانی مناسب با موقعیت» است، نیز دست یابند. زیرا گفته می‌شود که دانش قاعده‌ای برای درک و تولید متون زبان دوم کافی نیست، بلکه دانش طرح‌واره‌ای مربوط به تجارب فرهنگی نیز لازم است. در واقع، هنگامی که زبان دوم را یاد می‌گیریم، یک روش دوم برای الگوسازی از جهان را نیز فرامی‌گیریم (ریس^۶، ۲۰۰۱). به عبارت دیگر، ما در آموزش زبان به علت تفکیک‌ناپذیری زبان از فرهنگ، با پدیده ای به نام زبان فرهنگ مواجهیم و آن را آموزش می‌دهیم و یا آموزش می‌بینیم.

⁶ Reese

توجه به دو جنبه ی اخیر در ارتباط با آموزش زبان فارسی و انگلیسی در داخل کشور اهمیت پیدا می‌کند. زبان انگلیسی به‌عنوان یک‌زبان خارجی در نظام آموزشی رسمی کشور آموزش داده می‌شود. کتابهای درسی نظام آموزشی رسمی تا حدود زیادی ارائه دهنده یک‌زبان فرهنگ زدوده هستند. در چنین شرایطی، زبان‌آموزان تنها با پاره ای از رفتارهای زبانی در گفتگوها و یا بخش‌های مربوط به نقش‌های زبان آشنا می‌شوند و احتمالاً هیچ‌گاه با رفتار زبانی بین یک معلم و شاگرد، فرزندان و والدین، دوستان صمیمی و غیره در چارچوب فرهنگ انگلیسی‌زبانان آشنا نمی‌شوند. در عوض، مطالبی در مورد کره ماه، میمون‌ها، شهر اسباب بازی، سکسکه، مهاجرت پرندگان و موضوعاتی از این دست فرا می‌گیرند که هیچ‌کدام اطلاعی از رفتار زبانی انگلیسی‌زبانان در موقعیت‌های مختلف زندگی به دست نمی‌دهند و در نتیجه موجب تقویت توانش ارتباطی زبان‌آموزان به زبان خارجی نمی‌شوند. بالاخره این که فرهنگ بومی زبان‌آموزان می‌تواند در آموزش زبان خارجی نقش تسهیل‌کنندگی داشته باشد، مشروط بر این که ابتدا ابعاد مختلف ارزشی جامعه / جوامع ایران مشخص شود. چنین مطالعه ای فردگرایی / جمع‌گرایی، تردید‌گریز بودن یا نبودن و ابعاد دیگر فرهنگ زبان‌آموزان ایرانی را تعیین می‌کند و معلم زبان می‌تواند جنبه‌های مثبت هر بعد ارزشی را در راستای رسیدن به اهداف زبان‌آموزی به کار بندد و برای جنبه‌های بازدارنده آموزش، راه حلی پیدا کند. هم چنین، نباید فراموش کرد که آموزش زبان فارسی، خود به‌عنوان آموزش یک‌زبان دوم در مناطقی از کشور مطرح است و به کارگیری ابعاد ارزشی فرهنگ اقوام ایران در آموزش زبان فارسی حائز اهمیت است.

۹- منابع تحقیق:

- آبرکرامی، نیکلاس و استفن هیل و برایان. اس. ترنر (۱۳۶۷)، فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه: حسن پویان، تهران: انتشارات چاپخش،
- آذر شب، محمدعلی، همایونی، سعدالله. (۱۳۹۴). واکاوی فرهنگ و نقش آن در سیاست‌گذاری‌های / برنامه‌ریزی‌های آموزش زبان (مطالعه موردی: آموزش زبان عربی در ایران). علم زبان، ۳(۵)، ۸۹-۱۱۶. doi: ۲۰۱۶.۷۵۲۱/Is.۱۰.۲۲۰۵۴
- بیرو، آلن (۱۳۷۰) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه: باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان،
- پراید، ج.ب. (۱۳۷۳)، جامعه‌شناسی یادگیری و تدریس زبان، ترجمه سید اکبر میرحسینی، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۲) زمینه فرهنگ‌شناسی، تالیفی در انسان‌شناسی فرهنگی و مردم‌شناسی، تهران: انتشارات عطار
- ریخته‌گر، مینا (۱۳۹۲) بررسی رابطه بین زبان، تفکر و فرهنگ، اولین کنفرانس ملی آموزش زبان انگلیسی، ادبیات و مترجمی، شیراز، <https://civilica.com/doc/۲۲۱۶۹۸>
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰) دایرة‌المعارف علوم اجتماعی، تهران: انتشارات کیهان،
- شعاری نژاد، علی اکبر (۱۳۶۴) فرهنگ علوم رفتاری، تهران: انتشارات امیرکبیر
- صفوی، کورش (۱۳۷۹)، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- عباسلو، محمدحسن (۱۳۷۹)، بررسی تأثیر آموزش فرهنگ بر یادگیری زبان فارسی به‌عنوان زبان دوم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی.

- علائی، بهلول (۱۳۸۳)، موانع اجتماعی- فرهنگی کاربرد زبان فارسی به عنوان زبان آموزش در مناطق ترک زبان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی.
- کوئن، بروس (۱۳۷۰)، درآمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، فرهنگ معاصر.
- لوم، کریستینا (۱۳۸۰)، زبان ارتباط می آفریند، ترجمه نرگس هوشمند، مجله رشد آموزش زبان، سال ۱۵، ش ۶۱، سس ۱۲-۱۵.
- محسنیان راد، مهدی (۱۳۶۹) ارتباط شناسی، ارتباطات انسانی (میان گروهی، جمعی)، تهران: انتشارات سروش.
- مرادی، مریم، رحمانی، مرضیه. (۱۳۹۵). بررسی رابطه متقابل زبان و فرهنگ با استفاده از فرضیه نسبت زبان‌شناختی. نقد زبان و ادبیات خارجی، ۱۲(۱۶)، ۲۳۷-۲۵۸.
- مولانا، حمید (۱۳۷۶) گذر از نوگرایی، ترجمه: یونس شکرخواه، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.
- نظامی زاده، مهرگان (۱۳۷۳)، زبان و فرهنگ، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- وثوقی، حسین (۱۳۶۵)، نقش قوم مدارانه زبان، مبحثی در جامعه‌شناسی زبان، مجله زبان‌شناسی، سال سوم، ش اول، سس ۳۲-۲۷.

- Agar, Michael, "The Intercultural Frame", International Journal of Intercultural Relations, 18, 1994, pp. 221-237
- Alptekin, Cem. (1993), Target Language Culture in EFL Materials, ELT Journal, Vol.47. No.2, 136-143.
- Brislin, Richard W. Cross-cultural Encounters, Face-to-Face Interaction, Boston, Allyn and Bacon, 1981
- Brown, H. D. (1994), Principles of Language Learning and Teaching, (3rd ed), Eaglewoodcliff: Prentice Hall Regents.
- Casimir, Fred L. Nobleza C. Asuncion-Land, "Intercultural communication Revisited: conceptualization, paradigm Building, and Methodological Approaches", Communication Yearbook 12, sage, 1989, pp. 278-309
- Chastain, K. (1988), Developing Second Language Skills, Theory and Practice, New York: Harcourt Brace Jovanovich Publishers.
- Dash, P. (2003), "Culture & the SLA Process", Asian EFL Journal, Retrieved from <http://www.asian-efl-journal.com/june 2003, Subpd.htm>.
- Fasold, R. (1998), "A Cultural Perspective on Group work", ELT Journal, Vol. 52. No. 4, 323 - 328.
- Fischer, Nancy L. "Foreword", in Gary R. weaver, Culture, Communicat Conflict: Readings in Intercultural Relations, 1996, pp. XIII-XIV
- Flowerdew, W. (1998), A cultural Perspective on Group Work, ELT Journal, Vol. 52. No. 4, 323-330.
- Goddard, A. and L. M. Patterson. (2000), Language and Gender, London and New York: Routledge.
- Kitao, K. 1991, "Teaching Culture in Foreign Language Instruction in the United States", Retrieved from <http://www.lanes.ac.uk/people /kitao/ERIC 5.HTM>.
- Kuper, Adam. Jessica Kuper, The Social Science Encyclopedia, London, Routledge & Kegan Paul, 1985
- Moon, Drea G. "Concepts of Culture: Implications for Intercultural Communication Research", Communication Quarterly, Vol. 44, No. 1, 1996, pp. 70- 84
- Mowlana. Hamid, Global Communication in Transition, The End of Diver London, Sage, 1996
- O'Sullivan, Tim, John Hartley, Danny Saunders, Martin Montgomery and John Fiske, Key Concepts in Communication and Cultural Studies, London, Routledge, 1994
- Preston, D. R. (1989), Sociolinguistics and Second Language Acquisition, Oxford: Basil Blackwell.
- Rees, D. K. (2000), "Facing up to Stereotypes in the Second Language Classroom", The Internet TESL Journal, Vol. VIII. No. 7.
- Rivers, W. M. (1981), Teaching Foreign Language Skills, Chicago: University of Chicago press.
- Samovar, L. A. and R. E. Porter. (2001), Communication Between cultures, (4th ed), United States: Wadsworth.

- Thanasoulas, D. (2001), "The Importance of Teaching In The Foreign Language Classroom", Radical Pedagogy. Retrieved from [http://radicalpedagogy.icaap.org/content/issue 3-3/7 thanasoulas. html](http://radicalpedagogy.icaap.org/content/issue%203-3/7/thanasoulas.html).
- Wardhaugh, R.(1986), An Introduction to Sociolinguistics, Oxford: Basil Blackwell.
- Wenying, J. (2001), "Handling Culture Bumps", ELT Journal, Vol.55. No.4, 382- 390.

Investigating the relationship between culture and language in social and linguistic issues

This article examines the relationship between culture and language in social and linguistic issues. Cultural issues have always been at the forefront of our country's national concerns. The sources of identity of the actors of any society are inextricably linked to the values and cultural structure of that society; In such a way that the rule of the favorable situation over the cultural structure brings with it the expected subjective and objective patterns in other components of the social system. The connection between language and culture can be examined from several aspects: the connection between mother tongue and native culture, the correlation of learners' native culture with learning a second language, the relationship between learning a second language and a second culture. Now, for example, in the field of language teaching, considering that teaching a second language in its full form is also teaching a second culture, how can a second language curriculum be developed in such a way that language learners learn the language of the second culture properly? Another is that the role and position of the components of indigenous culture - such as collectivism / individualism, avoidance of doubt and, accordingly, the conclusion is made. In order to be able to lead society towards the targeted values as much as possible in the current world based on a relatively accurate and coordinated planning, it is necessary to recognize the strengths and weaknesses of the cultural structure, to determine with cultural problematics the current situation. The ideal situation is far away. Thus, the lack of a codified plan to identify and prioritize the cultural issues of the society, led the researcher to conduct a strategic research with the mentioned characteristics in order to estimate and evaluate the existing cultural issues and conditions. For example, it is said that identifying the different value dimensions of Iranian society / societies and applying the positive aspects of each value dimension in order to achieve the goals of language learning is a basic research action.

Keywords: culture, language, cultural issues, language learners